



میر عبدالواحد سادات

شکست اخلاقی دولت ایالات متحده امریکا :

زمانیکه چهل و پنجمین رئیس جمهور امریکا عهد شکن است و دروغ میگوید ، فی الواقع :
شکست اخلاقی دولت امریکا

را رقم میزند و مسجل میسازد.

درین بحث بدون پرداختن به پوپولیسم بحیث شیوه کار آقای ترامپ و خصایل شخصی استثنایی وی که بخاطر آن دو سال قبل و هنگام اظهارات جنون آمیز که از کشتن تا ده ملیون افغان و صدور امر پرتاب مادر بمب ها در شرق افغانستان ، از طرف من « زنگی مست » خطاب گردید ، اماج اصلی نوشته من :

- نقض خشن معیار های قبول شده حقوق بین المللی مندرج در منشور سازمان ملل متحد و میثاقهای بین المللی - بازی بر سرنوشت مردم و کشور ما می باشد ، که بدون هرنوع حب و بغض شخصی ، مبتنی بر معیار های معتبر جهانی و متکی بر مصالح علیای افغانستان و خواست و نیاز مبرم مردم مظلوم ما بحیث شاگرد حقوق و علوم سیاسی به آن می پردازم .

مبرمیت و ضرورت پرداختن به موضوع در چهار مورد اساسی مشخص میگردد :

- اظهر من الشمس است که :

صلح خواست اساسی و نیاز مبرم مردم تشنه به صلح افغانستان است .

آقای ترامپ با تصامیم عجولانه خود پروسه صلح را در سطح یک « پروژه » تنزیل و در خدمت منافع داخلی و انتخاباتی خود قرار داده است .

- افغانان و افغانستان را از حق گذار بشاهراه صلح واقعی و پایدار محروم میسازد .

- با امتیاز دهی به تحریک اسلامی طالبان و حامی اصلی آن پاکستان ، نوعی « صلح نیابتی » را مطرح و افغانستان را در سراسیمب تداوم جنگ های نیابتی قرار می دهد .

- حق حیات مردم ما که با خطرات جدی مواجه است ، در معرض تهدید های بزرگ جدید قرار می گیرد که نمونه های آنرا در شش ماه بعد از عقد قرارداد قطر با طالبان و بویژه بعد از آغاز نشست های « بین الافغانی » دوحه شاهد هستیم .

البته درین بحث به پس منظر مسایل و حوادث آن به ایجاد « کمر بند سبز » و تشویق متحد شان در پیمان « سنتو » بخاطر تخریب نخستین جمهوریت افغانستان و تداوم « بازی بزرگ » در اوج جنگ سرد و تبدیل کشور ما به « نطح » آن جنگ و ... و تا به عوامل لشکر کشی و حضور گسترده نظامی امریکا و تا امروز ، نمیردازیم .
لشکر کشی امریکا به افغانستان :

یازدهم سپتامبر فضایی خاص و استثنایی جهانی را بخاطر اهداف اساسی سیاست خارجی و دیپلوماسی بین المللی دولت جورج بوش مساعد ساخت . این فرصت تاریخی مساعد ترین وقت بخاطر لشکر کشی به افغانستان مشخص گردید و بدون ائتلاف وقت دستگاه دیپلوماسی و نظامی امریکا بشکل بیسابقه فعالیت گسترده را سازماندهی نمود ، تا زمینه های " مشروعیت " لشکر کشی گسترده به افغانستان را با ائتلاف بین المللی و از مجاری سازمان ملل متحد ، توجیه نماید . از مصوبات شماره (۱۲۶۷) و شماره (۱۳۸۶) شورای امنیت در رابطه صحبت میگردد و در انوقت از موارد اتی رئیس جمهور وقت امریکا و مجموع دولت و نظام امریکا ، بحیث اهداف اصلی هجوم نظامی نامبرده می شد .

اما اکنون با گذشت نژده سال و زمانیکه از خروج عساکر امریکا رئیس جمهور امریکا صحبت مینماید ، ما شاهد هستیم که امریکا به هیچک از موارد مطروحه خود دست نیافته است و برخلاف :
مواد مخدر ، فقر ، اعتیاد ، بیکاری ، تروریسم به عوض بازار آزاد ---- فساد به عوض دیموکراسی ، کلیتوکراسی را مسلط نموده اند .

از القاعده و طالبان و اشتراك مساعی آنها ن بحیث بزرگترین خطر تروریستی یادگردیدو اکنون دوباره راه استقرار مجدد امارت را اب پاشی و هفت ماه بعد از قرارداد و تعهد قطع روابط با القاعده معاون ان سازمان شرارت پیشه در عملیات مسلحانه طالبان در غزنی کشته می شود .

پاکستان بمثابه مرکز تروریسم :

در انوقت وضاحت کامل وجود داشت که حامی اصلی طالبان و متحدان شان پاکستان است و به همین دلیل چنانچه جنرال پرویز مشرف در کتاب (در خط آتش) مینویسد ، اخطار واقعی دولت امریکا توسط جنرال ارمیتاژ معاون وزیر خارجه به مشرف ابلاغ گردید ، تا بخاطر نابودی " دولت " طالبان با امریکا همکاری و ورود نظامی شانرا به افغانستان فراهم نماید .
اما و متاسفانه :

در عمل در تمام این مدت ریشه های ترور و طالب در پاکستان ابیاری و شاخ بری در افغانستان به قیمت بخت و خون کشانیدن افغانان صورت گرفته است .

تعجب اور است که بعد از قتل اوسامه بن لادن در حومه اسلام آباد ، قتل مرموز ملا محمد عمر اخوند و کشتن ملا منصور رهبر طالبان در پاکستان توسط طیاره بی پیلوت امریکا ، مقامات رسمی امریکا مجبور به اعتراف نقش پاکستان بحیث مرکز تروریسم بین المللی و دولت انکشور بمثابه حامی آنان گردیده و چنانچه این حقیقت در اعلام " استراتیژی دولت امریکا برای جنوب اسیا " مورد توجه قرار گرفته و آقای رئیس جمهور ترامپ در اولین تویت خود در اول جنوری (۲۰۱۷ م) ، پاکستان را بحیث مرکز و حامی تروریسم خطاب نمود .
چرخش هالیودی درسیاست رئیس جمهور ترامپ :

هنوز یکسال از اعلام ان استراتیژی نگذشته بود که رئیس دستگاه دیپلوماسی در يك سفر عاجل به پاکستان از پلان جدید دولت امریکا بخاطر بیرون کشیدن نظامیان شان از افغانستان ، آغاز مذاکرات با طالبان و " صلح " در افغانستان صحبت نمود و چرخش هالیودی رئیس دولت خود را در قبال افغانستان علنی ساخت . درین سفر

اقای خلیل زاد را که مشمول اعضای هیات بود ، بحیث نماینده خاص خود معرفی نمود تا چگونگی امور را سازماندهی نماید .
بدینترتیب پروسه صلح افغانستان که از قبل آغاز یافته بود در سطح يك " پروژه " تنزیل و پاکستان مرکز وحامی تروریسم ،عده دار و در واقع " تیکه دار این " پروژه " گردید .

خشت اول گر نهد معمار کج تا ثریا می رود دیوار کج

توقع برده می شد که جانب ایالات متحده امریکا و بویژه مامور متجرب افغان الأصل انکشور از نهادن خشت کج در " بن " درس گرفته و بقول وطنی ما با سجده سوء به تکرار ، اشتباهات (شاید عمدی) با خشت معوج دیگر آینده نا معلوم و هولناک را در برابر زادگاه خویش بوجود نمی آورد که اکنون خودش :
از سوریه شدن افغانستان ابراز " نگرانی " مینماید !!!
بدون ابراز بد بینی و توصل به تیوری توطئه میتوان از اقای خلیل زاد ، دوکتور علوم سیاسی و از مهندسان جنگ افغانستان در بیشتر از چهار دهه اخیر سوال کرد ؟ چگونه میتوان از صلح صحبت کرد ؟ درحالیکه از خود جنگ تعریف دقیق نداشته باشیم .
اظهر من الشمس است که :
شفای واقعی بعد از تشخیص درست میسر میگردد و داکتر حاذق بعد از تشخیص ، نسخه لازم را تجویز مینماید .

از قرار معلوم جنگ افغانستان درین حدود نیم قرن عوامل متعدد :

-داخلی

-منطقوی

-بین المللی

دارد . دهها عامل منجمله هیروئین و اقتصاد جرمی ، فقر ، بیکاری ، مسایل و مصایب اجتماعی ، فقدان دولت مقتدر ملی قانون محور و عدالت گستر و ... مشوق تداوم جنگ ، می باشد.
تراژیدی خونبار افغانستان معلول و محصول مداخله و تجاوز خارجی است که از همان آغاز و بویژه در دو دهه اخیر ایالات متحده امریکا در رابطه مسؤلیت تاریخی ، حقوقی و اخلاقی دارد .
این طولانی ترین صفحه خونین تاریخ تداوم همان " بازی بزرگ " است و تازه ما در دور جدید این بازی " صعود " نموده ایم . اگر در جنگ سرد افغانستان بحیث نطع جنگ سرد انتخاب گردید ، امروز بمثابه معبر ورود به آسیای میانه و مرکز " اتصال " سیسم های امنیتی مختلف تعریف میگردد .

در افغانستان جنگ نیابتی جریان دارد و چهل و پنج سال از آغاز جنگ اعلام نشده پاکستان بر ضد افغانستان میگردد و چنانچه تذکار یافت نقش پاکستان بحیث مرکز و حامی تروریسم از طرف مقامات امریکا نیز اعتراف و بیان گردیده است و دولت انکشور از تروریسم بحیث دستیابی به اهداف سیاست خارجی خود استفاده نموده و مینماید .

کلوخ را گذاشتن و از اب تیر شدن :
بدینترتیب بملاحظه میرسد که :

متاسفانه با نا دیده گرفتن مجموع حقائق فوق رئیس جمهور ترامپ و رئیس دستگاه دیپلوماسی و مامور پر
صلاحیت شان در طی این دو سال و با " سریال قطر " ، صلح واقعی را که ارمان و نیاز اصلی مردم مظلوم و تشنه
به صلح ما است بیک سراب مبدل و با تنزیل دادن ان در سطح يك پروژه و بهره وری از ان در مقابله با رقبای
داخلی و انتخابات در واقع :
" پلان شده " افغانستان را در مسیر کشمکش های خونین تر سوق داده اند ، که مظاهردهشتبار، انرا در روز
های انرا درین هفت ماه بعد از عقد قرارداد شان با طالبان شاهد هستیم.

جایگاه حقوقی قرارداد قطر :

از زمان هوگو گروسیوس حقوقدان و فیلسوف بزرگ هالندی و مولف کتاب پر شهرت او « حقوق جنگ و صلح
» (۱۶۲۵ م) که بحیث پدر حقوق نوین بین المللی شناخته می شود و تا بعد از جنگ جهانی دوم و ایجاد
سازمان ملل متحد و تصویب منشور آن سازمان و میثاق بین المللی ویانا (۱۹۶۹ م) در مورد معاهدات بین
المللی که اکنون حقوق معاهدات مطرح است ، به هیچوجه چنین سند را حقوقی خوانده نمیتوانم . البته یک
سند سیاسی و قرارداد تفاهمی ایالات متحده با طالبان می باشد ، که هیچگونه الزامیت برطرف ثالث ندارد.
(درین ارتباط نقد واره را در ده قسمت بنشر رسانیده ام که در فیسبوک من وجود دارد)
بدینترتیب بملاحظه میرسد که :

بعد از دو دهه نوحه سرایی برای ارزش های دیموکراسی و « دولت - ملت » و « ملت - دولت » و تلاش برای
کسب و جلب « مشروعیت » برای توجیه حضور گسترده نظامی و سیاسی شان ، خود ناقض حق حاکمیت
ملی افغانستان گردیده اند .

مرتبط به همین بحث آقای دوکتور خلیل زاد ، در مصاحبه با تلویزیون یک بسیار رک و راست خاطر نشان
ساخت که :

« امریکا برای آمدن و رفتن به اجازه ضرورت ندارد ، امریکا یک ابر قدرت است »

ساده ترین برداشت و تعبیر سخنان نماینده خاص و مقام ارشد دیپلماتیک انکشور این است که :
امریکا در تحقق اهداف خود تابع هیچ معیار قبول شده ، مرسوم و متعارف در روابط میان کشور ها نمی باشد
که اساس آن منشور سازمان ملل متحد و نورمهای حقوق بین المللی نمی باشد .
درین صورت مصداق و معرف شان اشغالگر است .

تاکید بر ابر قدرت بودن بحیث « توجیه » اعمال شان ، اثبات این واقعیت است که در جهان پسا اتحادشوری
و خروج ایالات متحده امریکا بمثابه یگانه ابر قدرت و با بزرگترین امپراطوری نظامی ، قانون جنگل (The law of
the jungle) در جهان مستولی گردیده است .

اساس قانون جنگل این است که :

- « بکش ، یا کشته شو »

- « بخور و با خورده می شوی »

که رودیاری کیپلنگ در کتاب « قانون جنگل » انرا در پیمان گرگ ها با سایر حیوانات توضیح نموده است . این احوال اسفناک در واقع همان بازگشت به وضع طبیعی و جهان « هاپسی ، یا هاپزی » می باشد ، که فیلسوف بزرگ انگلستان ، توماس هابز (Thomas hobbes) در کتاب لویاتان (Leviathan) خود توضیح داده است .

گذار از حالت طبیعی به مدنی ، مرز و معیار رفتن به مدنیت و مدنی شدن است . مرتبط به همین بحث ما ، آقای چامسکی فیلسوف معاصر امریکایی مینویسد :
« وقتی به بوش پسر گفتند که :

اقدام شما مخالف معیار حقوق است ،

در جواب گفته است :

برای من بی تفاوت است که حقوقدانان چه میگویند ، من به کون کسی لگد خواهم زد »
البته اسفبارتر اینکه :

در احوال جاری و بیرکت قرار گرفتن آقای ترامپ در راس قدرت بزرگترین امپراطوری تاریخ ، جهان ما :
از قانون جنگل به :

جنگل بدون قانون « ارتقا » نموده است .

البته مظاهر این هردو حالت طی دو دهه اخیر همیشه وجود داشته و بارز ترین موارد انرا در پیوند به « پروژه صلح » جاری میتوان خاطر نشان نمود :

- دولت امریکا با دولت افغانستان موافقت نامه ستراتیژیک و پیمان امنیتی عقد کرده است و حامی اصلی و بزرگترین کمک کننده این دولت می باشد .

اما در عمل و طی این دو سال که « سریال صلح » آغاز یافته ، تلاش برای دور زدن دولت موجود با لطایف الحیل جریان دارد و تا جاییکه با مخالفان مسلح آن که بحیث یک گروه شورشی که رهبران آن در فهرست سیاه سازمان ملل متحد قرار دارند ، در غیاب آن قرار داد منعقد و با ذکر عبارت « دولت اسلامی آینده » ، فاتحه اش را خوانده و تلویحا بر « غیر اسلامی بودن » آن صحه میگذارد .

اما در عمل مفاد این قرارداد را بطرف ثالث غیر متعهد به آن واجب الاجرا میدانند .

تعجب اور این است که بخاطر حضور و ایجاد پایگاه با دولت افغانستان قرارداد بسته است و در مورد خروج قوای نظامی و سرنوشت بعدی پایگاه با مخالفان مسلح آن قرارداد منعقد نموده است که میتوان انرا :
شهکار التزام دولت امریکا به تعهد به عهد نامید .

- قرارداد امریکا با طالبان بگفته آگاهان و اعتراف مقامات انکشور شامل دو بخش علنی و اعلام شده و بخش مخفی می باشد و معلومدار از بخش مخفی آن دولت افغانستان وقوف ندارد .

اما در عمل هرگونه سوال و استیضاح را در مورد با تهدید قلدر منشانه پاسخ می دهند .

- با وجود تلاش امریکا از وجود مراکز تروریستی و طالبان در پاکستان سر انجام به واقعیت تداوم جنگ اعلام نشده انکشور اعتراف و آقای ترامپ در توییت معروف اول جنوری (۲۰۱۸ م) خود ، انکشور را مرکز و حامی تروریسم معرفی نمود .

اما در تمام این دو سال و در قرارداد با طالبان هیچگونه اشاره به این اصل عامل جنگ صورت نگرفته است . بر خلاف صحبت درین مورد را به فتوای طالبان « مکروه » میدانند .

- در جنگ افغانستان دو طرف اصلی وجود دارد که همانا دولت افغانستان و تحریک اسلامی طالبان می باشند . اما تا کنون طالبان با وجود آغاز نشست های « بین الافغانی » از قبول علنی دولت بحیث طرف اصلی اجتناب مینمایند که ناشی از بازیهای دوگانه و استخباراتی امریکا می باشد .
جالب تر از همه اینکه :

نشست های « بین الافغانی » در دوحه جریان دارد و اما :

تصمیم در پاکستان و در غیاب هردو طرف با جنرالان و استخبارات انگشور بر اساس نسخه عمران خان و مهندسی حکومت موقت اتخاذ میگردد .

- جانب امریکا در معامله با طالبان ، اساسی ترین حق مردم مظلوم افغانستان (حق حیات) را در معرض تهدید بزرگ قرارداده است .

اتش را که باید پیش زمینه آغاز مذاکرات « بین الافغانی می بود ، منوط به توافق بر دولت آینده ساخته اند . بدین معنی که دولت موجود « مکلف » است ، قبر کن خود باشد .

در حالیکه طی هفت ماه بعد از قرارداد امریکا با طالبان اتش بس کامل بین شان وجود دارد و آقای خلیل زاد و وزیر خارجه امریکا با تبختر و به تکرار میگویند :

درین مدت حتی یک امریکایی در افغانستان کشته نشده است و « پارتیز » شان مولوی هیبت اله اخوند نیز کشتن امریکایی را مخالف شریعت خوانده است .

اما درین مدت در افغانستان حمام خون برپا و مقیاس جنگ و خشونت بیسابقه است .

(درین ارتباط موارد زیاد وجود دارد که مرتبط به بحث جاری به همین چند مورد اکتفا مینماییم)
بدینترتیب دولت ایالات متحده امریکا تعهدات خود با دولت افغانستان وفادار نبوده و ناقض قرارداد های است که با دولت افغانستان عقد نموده است .

درین حالت مسؤلیت حقوقی دولت امریکا مطرح میگردد که به اختصار روی ان مکث مینمایم .
مسؤلیت حقوقی :

از حقوق یونان و روم باستان يك اصل حقوقی وجود دارد که تا کنون و در حقوق معاصر بین المللی نیز کماکان معتبر شناخته می شود که عبارت از :

(*pacta sunt servanda* - قرارداد ها باید اجرا گردد) می باشد . (*أوفو بالعهود و أوفو بالعقود*)

پایه حقوقی دولت های (مدرن - ملی) را قرارداد صلح ویستفاليا (۱۶۴۸ م) تشکیل میدهد که حاکمیت ملی را اساس و محترم شناخته و در کنگره وینا (۱۸۱۵ م) نظم نوین جهانی را تعریف و با تاسیس سازمان ملل متحد در منشور ان سازمان و میثاقهای مصوب ان مسجل گردیده است .

هرگاه دولت ایالات متحده امریکا بمتابه عضو سازمان ملل متحد و عضو شورای امنیت ان سازمان به اصول متذکره متعهد است باید مطابق به معیار های حقوق معاهدات و بر طبق احکام کنوانسیون وینا در مورد معاهدات بین المللی (می ۱۹۶۹ م) به قرارداد ها با دولت افغانستان متعهد و به حق حاکمیت ملی افغانستان احترام نماید ، در غیر ان :

بمتابه ناقض حق حاکمیت ملی بحیث نیروی اشغالگر تعریف میگردد .

(البته باید جانب دولت افغانستان نیز به عدم دقت خود در تنظیم مواد و مندرجات قرارداد ها و موارد ضعف اعتراف و توجه نماید که در بعد حقوقی زمینه خود سری یکجانبه را به دولت امریکا مساعد ساخته است)

مسئولیت اخلاقی :

در حقوق بین المللی معاصر افزون بر اصل مسئولیت حقوقی ، مبحث مسئولیت اخلاقی نیز مطرح است که با افاده :

(Moral obligation) تعریف و با مفاهیم :

(International obligation و Internation Responsibility) تکمیل میگردد .

بر طبق این اصول الزام اور در روابط بین المللی مسئولیت اخلاقی دولت ایالات متحده امریکا در قبال افغانستان مطرح میگردد .

اظهر من الشمس است که :

تراژیدی خونبار افغانستان معلول و محصول مداخله و تجاوز خارجی است و دولت ایالات متحده امریکا از همان ابتدا یکطرف ایجاد این تراژیدی محسوب و در دو دهه اخیر با سیاست های کجدار و مریز خود عامل تداوم فاجعه خونین کشور می باشد ، که در تمام مدت ریشه تروریسم را در پاکستان ابیاری و شاخ بری ان به قیمت قربانی مردم مظلوم صورت میگیرد .

امریکا با هجوم نظامی خود افغانستان را به بام بالا و بحیث " متحد عمده ناتو " تعریف و در پرتگال در

(۲۰۱۰ م) و نشست های بعدی تا سال (۲۰۲۴ م) به کمک همجانبه به افغانستان تعهد سپرده اند .

اما متأسفانه اکنون با عدم رعایت تعهد حقوقی و اخلاقی ، رئیس جمهور امریکا با اعلام بیرون کشیدن قوای نظامی و کاهش کمک ها ، دولت افغانستان را در موقعیت دشوار قرارداده و باعث تضعیف روحیه رزمی قوای مسلح کشور و تقویت روحیه طالبان و حامی آنان جنرالان پاکستان گردیده است .

بدینترتیب بملاحظه میرسد که دولت امریکا مسئولیت اخلاقی خود در قبال افغانستان را زیرپا نموده است که

نتیجه :

تباہ ساختن کشور فقیر و جنگ زده است که در حدود نیم قرن اخیر جنگ تحمیلی را متقبل میگردد .

بدینرو در استانه انتخابات ایالات متحده امریکا و در حالیکه رییس جمهور ترامپ تلاش نموده است تا موضوع افغانستان را در خدمت اهداف کمپاینی خود قرارداده و پروسه صلح را در سطح يك " پروژه عجولانه " تنزیل داده و رقیب دیموکرات ان نیز بی علاقه از استفاده کمپاینی موضوع افغانستان نمی باشد ، باید مردم ، نهاد های ملی ، جامعه مدنی و روشنفکران و فکر سازان امریکا متوجه ابروی از دست رفته کشور شان گردیده و بخاطر :

اجرای تعهدات حقوقی و اخلاقی دولت امریکا و احترام اندولت بحق حاکمیت ملی و اراده ازاد مردم مظلوم افغانستان متوجه کردند .

از دید افغانان آگاه و متعهد به مصالح علیای افغانستان امریکا در وجود دو کاندید انتخاباتی خلاصه نمیشود ، امریکا نه تنها يك ابر قدرت و امپراطوری بزرگ و در عین حال يك تمدن است و اعلامیه استقلال امریکا بازگو کننده صفحه درخشان تاریخ است و ما افزون بر بوش کوچک و آقای ترامپ در تاریخ امریکا با کارنامه مردان بزرگ همانند ابراهام لینکلن آشنا هستیم که این سخن و خشورانه او میتواند در سر خط کار سکانداران قدرت امریکا قرار گیرد :

" هیچ معضله حل شدنی نیست تا عادلانه حل نگردد "

تا باشد با وداع بر قلدر منشی ، جهان ما از حالت ، " جنگل بدون قانون " به مرحله " قانون جنگل " و در مسیر " مدنیت " و حاکمیت قانون در مقیاس جهان سیر نماید و در پر تو ان مردم به عزا نشسته افغانستان بخواست های واقعی شان که بسیار ساده و انسانی است ، نایل گردند که همانا :

- حق حیات و قطع کشتار شان

- حق گذار کشور شان به شاهراه صلح

- صلح واقعی و پایدار

- استقرار حاکمیت قانون

- اعمال حق حاکمیت ملی

جامعه جهانی و بویژه اعضای دایمی شورای امنیت با حمایت ازین خواست های برحق مردم افغانستان حمایت در امن ساختن کشور های شان و امنیت شهروندان شان بذل توجه نمایند و در غیر دود آتش افغانستان در نیویارک و پاریس و ... همچون افت خطرناکتر از وایروس کرونا، دمار از روزگار مردم بیگناه بیرون و شهروندان این کشور کفاره گناهان سیاستمداران و دولتمردان شانرا خواهند پرداخت .

با حرمت